

بِسْمِ رَبِّ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ

يَا حَبِيبَ الْوَلَدِ  
الَّذِي مَلَأَ عَيْنَنَا





گل‌های باغ  
حاج خیرالله

نویسنده: محمدراد حسوند

سرشناسه: مهرداد حسنوند



گل‌های باغ حاج خیرالله

عنوان کتاب

مهرداد حسنوند

نویسنده

ارمغان طوبی

انتشارات

حسن خانی

کتاب‌آرایی

.....

لیتوگرافی

.....

چاپخانه

.....

چاپ

.....

شمارگان

.....

قیمت



## تقدیم به:

این کتاب تقدیم می شود به محضر رهبر فرزانه انقلاب و  
خارجشم دشمنان خارجی و داخلی و مایه فخر جهان  
اسلام حضرت آیت الله خامنه ای علیه السلام یگانه رهبر شجاع و  
فاضل و زمان شناس و همچنین فرهنگی و بزرگ مرد صبور  
و فرهیخته فقید شادروان حاج خیرالله فتح الهی و فرزندان  
ارزشمند ایشان شهدای والامقام دیارمان برادران شهید  
عبدالرحمن و جاوید الاثر طلبه شهید عبدالوهاب فتح الهی  
که اسوه شجاعت و پاکی و اخلاص بودند و روحشان شاد و  
یادشان گرامی باد

مهرداد حسنونند

۱۴۰۳



شهید عبدالوهاب

### کتاب بخوانید چون گاهی یک نکته انسان را منقلب می‌کند

یکی از افتخارت بزرگ زندگی اینجانب نوشتن این کتاب به واسطه علاقه درونی که به خانواده معظم شهدا وادای دین نسبت به شهدای عزیز میهن اسلامیمان ایران عزیز و همچنین ارادت خاص اینجانب به مرحوم حاج خیرالله فتح الهی بزرگ مردی که توانست درس شجاعت و دلاوری و انسان بودن را به دو فرزند شهیدش شهدای اسوه و ارزشمند عبدالرحمن و طلبه وارسته و شجاع عبدالوهاب بدهد و ایشان را اینگونه تربیت کند که جز رضای خداوند چیزی در این دنیای فانی به چشم ایشان به حساب نمی‌آمد.

آری حاج خیرالله فتح الهی جزء اولین فرهنگیان شهر الشتر می‌باشد که همواره با علم و ادب و شجاعتی که در ایشان نهفته بود هیچگاه باطل را بر حق ترجیح نمی‌داد، ابهت ایشان و صراحت کلامش خود مبین این گفتار است. و حال در ادامه مقدمه کتاب از یادداشت‌های شهید عبدالوهاب فتح الهی،

درباره حقیقت و ماهیت انسان اختلاف نظرهایی وجود دارد به طور کلی دو نظریه اساسی مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند: یکی نظریه روحیون و دیگر مادیون.

بر اساس نظریه روحیون انسان یک حقیقتی است مرکب از جسم و روان و آن انسان جاویدان است و با مردن فانی نمی‌شود منطق دین و مخصوصاً اسلام بر همین مطلب دلالت می‌کند.

نظریه دوم این است که انسان جز همین بدن و ماشین چیز دیگری نیست و با مردن نیست و نابود می‌شود؛ متلاشی شدن بدن یعنی متلاشی شدن شخصیت انسان در عین اینکه این اختلاف هست اما در اینکه یک سلسله امور هستند به نام معنویات که از جنس ماده و مادیات نیست و به انسان ارزش و شخصیت می‌دهند؛ انسان بودن انسان به این امور است یعنی اگر این معانی را از ما بگیرند با حیوانات فرقی نداریم یعنی انسانیت ما به ساختمان جسمی نیست.

سعدی می‌فرماید:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی - چه میان نقش دیوار و میان آدمیت - مثلی بین طلبه‌ها معروف شده ملا شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل. اگر آدم بودن به همین اندام است خوب همه که از مادر آدم به دنیا نمی‌آیند؛ خیر آدم بودن یک سلسله صفات و اخلاق و معانی دیگریست که انسان به موجب آنها انسان است اگر این ارزش‌ها نباشد انسان با حیوان هیچ تفاوتی ندارد.

- انواع انحرافات فرد و جامعه

- انحرافات‌ی که ضد ارزش‌ها در مقابل ارزش‌ها ایستادگی می‌کنند مثل آنجا که ظلم در مقابل عدل می‌ایستد اختناق و خفقان در مقابل آزادی خداشناسی؛ بی‌بندوباری در مقابل خداپرستی و عبادت می‌ایستد.

- ولی شاید بیشتر انحرافات بشر به این شکل نیست آنجا که ضد ارزش‌ها در برابر ارزش‌ها می‌ایستد زود شکست می‌خورد بلکه بیشتر انحرافات بشر به صورت همان جذر و مد دریاست که قبلاً گفته شد.

- درد داشتن فرق انسان و حیوان است

حال با این مقدمه که همه مکاتب و حتی مادی‌ترین آنها به یک سلسله ارزش‌ها معنوی قائل هستند می‌خواهیم عرض کنیم که به طور کلی می‌شود گفت که ارزش‌های انسان تحت یک عنوان خلاصه که در اصطلاح عرفانی در خود ما آمده است؛ و علمای جدید بلکه قبل از عرفان در متون اسلامی آمده است که می‌شود گفت معیار اصلی انسانیت آن چیزی است که از او تعبیر می‌کنند به درد داشتن صاحب درد بودن و می‌شود گفت معیار اصلی انسانیت فرق انسان و حیوان همین درد داشتن است؛ انسان یک سلسله دردهایی دارد اما غیر انسان یعنی حیوان یا انسان‌های که از روح انسانیت بهره‌ای نبرده‌اند صاحب درد نیستند.

- درد انسانی

اول ما باید راجع به خود درد بحث کنیم درد که چیز بدی است چرا معیار انسانیت و ارزش‌ها درد داشتن باشد مگر درد می‌تواند چیز خوبی باشد ما اشتباه می‌کنیم درد چیز بدی نیست آنچه که بد است منشا درد

است که مثلاً ممکن است یک بیماری و یا جراحت و غیره باشد باید منشأ درد را پیدا کرد و از بین برد؛ آنچه برای انسان بد است وجود زخمی است که سرانجام یک ضایعه است ولی درد خودش درعین اینکه انسان را ناراحت می‌کند آگاهی و بیداری می‌آورد اگر درد نبود اولاً انسان اطلاع پیدا نمی‌کرد و بعد به فکر چاره و درمان نمی‌افتاد درد ماموری است که انسان را وادار می‌کند که به فکر و چاره و علاج بیفتد چون که درد و ناراحتی دارد به فکر درمان می‌افتد پس درد نعمت است؛ اگر درد نمی‌بود شاید جهان امروز چه مادی و چه معنوی چنین پیشرفتی نمی‌کرد پس به یقین رسیدیم که آنکه بیماری تو را شفا می‌بخشد.

براستی بیماری و درد است و می‌تواند تو را هوشیار کند و تو با این هشدار در پی درمان باشی:

پس یقین گشت آنکه بیماری تو را می‌بخشد هوش و بیداری تو را - پس بدان این اصل را ای اصل جو - هر که را درد است او برده است بو - هر که او بیدارتر پر دردتر - هر که او هوشیارتر رخ زردتر - هر کس در عالم بیشتر صاحب درد باشد دردی را احساس می‌کند که دیگران حس نمی‌کنند؛ و به همان نسبت او از دیگران آگاه‌تر و بیدارتر است؛ بی دردی مساوی است با لختی و بی حسی؛ و بی شعوری مساوی است با آگاهی بیداری شعور و ادراک؛ آیا انسان ترجیح می‌دهد بی درد باشد و بی حس یعنی جاهل باشد بی هوش و کودن و احمق؛ ناراحتی و هوشیاری ترجیح دارد بر راحتی و آسایش جاهل و بی خبر؛ در مثل می‌گویند که انسان سقراطی باشد و نحیف و لاغر بهتر است که خوکی باشد و فربه؛ بعضی وقت‌ها انسان از عقل شکایت می‌کند ای کاش این عقل را نمی‌داشتم و بسیاری از اشخاص

که این شکایت را کرده‌اند از جهت این بوده که هوشیاری و حساسیت و آگاهی آسایش را از انسان سلب می‌کند.

مثال: امروز جوانانی که دچار سرخوردگی می‌شوند؛ شاعر می‌گوید:

دشمن جان من است عقل من و هوش من

کاش گشاده نبود چشم من و گوش من

دیگری می‌گوید:

عقل مباش تا غم دیوانگان خوری

دیوانه باش تا غم تو عاقلان خورند

یعنی آسایش توام با جنون را ترجیح می‌دهد بر ناآرامی و ناراحتی توام با عقل و فکر و درد ولی این‌ها غلط است کسی که به مقام انسانیت برسد و ارزش حساسیت و درد داشتن را درک کند هرگز مثل شعر بالا نمی‌گوید بلکه کلام پیغمبر را می‌گوید:

دوست راستین هر کس عقل و هوشیاری او و دشمن واقعی هر کس

جهل و نادانی اوست

آن کسی که آن شعر را می‌گوید معلوم می‌شود ناراحتی‌ها و بدبختی‌های ناشی از جهالت را حس نمی‌کند بلکه خوب است درد وجود نداشته باشد.

منشا درد - اگر منشا درد وجود داشته باشد اما درد نباشد این بدبختی

و بی‌خبری است در بیماری جسمی هم اگر بیماری باشد ولی درد نداشته

باشد کشنده است چون دردی برای معالجه نبوده درد انسان چیست سر

آدم درد می‌گیرد پای انسان درد می‌گیرد؛ دست و پای یک حیوان هم درد

می‌گیرد این‌ها که دردهای حیوانی هست دردهای مشترک است اما آنها

که می‌گویند درد انسان صاحب درد بودن انسان است مقصودشان این درد

نیست بلکه یک چیز دیگری است منشأ آن دردی که ارزش‌ها در انسان بوجود می‌آورد هست؛ عرفاً دائماً این درد را تقدیس می‌کنند و از مختصات انسان می‌دانند و حتی می‌گویند که دلیل برتری انسان بر فرشته‌ها است آن دردی که عرفاً می‌گویند درد خداجویی است البته این نظر اسلام هم در این حدود هست چون انسان یک حقیقتی است که از نفقه الهی آمده از دنیای دیگر به این دنیا و با اشیایی که در طبیعت است تجانس کامل ندارد؛ و یک نوع غربت و عدم تجانس وجود دارد که همان درد است و این همان نیرویی است که انسان را به عبادت و پرستش و راز و نیاز کردن با خداوند سوق می‌دهد و او را مشتاق به خدا نزدیک شدن می‌کند؛

علی علیه السلام یک وقت به کمیل بن زیاد نخعی گفت: با هم به صحرا برویم وقتی به صحرا رفتن دیدند که دیگر کسی در آنجا نیست کمیل گفت یا علی و آهی عمیق کشید سپس امام علی نگاهی به کمیل کرد و فرمود دل انسان به منزله ظرف است و بهترین ظرف‌ها آن است که ظرفیتش بیشتر باشد؛ یا بهترین و بیست‌ترین جای نگهداری را داشته باشد؛ سپس سخن را شروع می‌کند تا آخرش که می‌رسد به اینجا که شکایت می‌کند افسوس نیستند افراد صاحب سری که من آنچه را که در دل دارم به آن‌ها بگویم ولی این چنین نیست که هیچکسی نباشد همیشه در همه زمان‌ها هستند افرادی که علم حقیقی در نهایت بصیرت بر آن‌ها هجوم آورده است به مقام یقین کامل رسیده‌اند و با روح به یقین رسیده‌اند و به آن اتصال پیدا کرده‌اند و به آن چسبیده‌اند فاصله‌ای با روح یقین ندارند آن چیزهایی که برای اهل طرب و ماده پرستان خیلی سخت است برای آنان رام و نرم است آنچه برای آنان مادیون مایه و حشت است یعنی خلوت با حق برای اینان مایه

انس است اینها در دنیا با مردم همراهند ولی با روح‌هایی هستند که این روح‌ها مجذوب آن بالا بالاها شده اند در حالی که در دنیا هستند در دنیای دیگری نیز هستند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: زندگی این است که بمیرید و پیروز باشید و مردن این است که زنده باشید اما محکوم و مغلوب دیگران باشید؛ چون امشب شب نوزدهم رمضان و شب ضربت خوردن امام علی است پس بحث امشب را اختصاص به امام علی علیه السلام می‌دهیم و نیز به دنبال بحث‌های گذشته که در مورد انسان کامل گفتیم و همیشه امام علی علیه السلام به عنوان انسان کامل و نمونه ارائه می‌گشته است و این کمال را به وضوح به ما نمایان می‌کند علی علیه السلام سال‌ها برای اسلام خدمت کرد بیست و سه سال در رکاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود برادر پیغمبر بود سختی‌هایی کشید زخم‌ها برداشت و از خودگذشتی‌های بی‌شماری از خود نشان داد.

امام علی علیه السلام از همان اوایل کودکی کامل و نمونه بود همچنان که تولدش در خانه کعبه بود کودکی و بزرگی او نیز مطرح بود دوران بیست و پنج ساله بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که به آن همه شناسایی از علی و شخصیت او داریم و آن تعریف‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که از امام علی علیه السلام می‌کند ولی دشمنان دانا مردم نادان را می‌فریبند و او را خانه نشین می‌کنند. تهمت‌ها به او می‌زنند او را مرتد می‌خوانند و حتی طناب بر گردنش می‌اندازند پهلوی همسرش فاطمه علیه السلام را شکستند قلب برادرش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزرده و ولی آزدگی امام علی علیه السلام از درد بدن و آزار شخصی خود او نیست دردش از عدم آگاهی مردم و از آن همه زحمت‌هایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای این امت کشید و می‌خواهد یک شبه از بین بروند آنچه که ما از امام علی علیه السلام

فهمیدیم و می‌دانیم این است که مثلاً علی علیه السلام در کودکی یک افعی را کشت یا مثلاً به جای پیغمبر خوابید یا در خیبر را از جا کند آنچه که ما امروز بدان نیاز داریم شناخت امام علی علیه السلام است نه به محبت و عشق او زیرا که عشق و محبت بدون شناخت نه تنها هیچ ارزشی ندارد بلکه سرگرم کننده و ویهوده است؛ در پایان مقدمه کتاب برای شادی روح شهیدان والامقام عبدالرحمن و عبدالوهاب فتح الهی علودرجات را از محضر باری تعالی خواهانیم و امید که اینجانب نیز به واسطه و سفارش ایشان مشمول غفران و بخشش الهی شوم.

مهرداد حسنونند

بهمن ۱۴۰۳

ساعت هشت صبح بود که تلفن خانه ما به صدا درآمد گوشی را برداشتم، الو سلام بفرمایید سلام پسرم بابات خونه است، گفتم بله حاجی خونه است، گفت: گوشی رو بده بابات باهاش کار مهمی دارم، من سراسیمه و به سرعت رفتم بابام رو که توی حیاط بود صدا زدم: بابام گفت کیه پسرم گفتم بابا حاج خیرالله باهاتون کاردارند، بابام سریع اومد و گوشی رو دستش گرفت و گفت سلام حاجی در خدمتم بفرمایید، حاجی با پدرم مقداری صحبت کردند بابام گفت چشم حاجی الآن فوری میرم سپاه باهاش حرف میزنم و از حاجی خداحافظی کرد و گوشی رو قطع کرد، گفتم بابا چی شده مگه، گفت باید سریع برم سپاه امروز اعزام بسیجیان هست حاج خیرالله یک پیامی دادن برسونم به پسرش عبدالوهاب، سپس لباسهاشو پوشید و از خونه زد بیرون، پس از ساعاتی پدرم همراه عبدالوهاب به خونه ما اومدند، پس از سلام و احوال پرسی با من و مادرم که داشت نهار آنروز رو آماده می کرد، عبدالوهاب گوشی رو برداشت و شماره منزل پدرش رو گرفت، لحظه ای بعد، سلام آقا جان خوبی، مادرخوبه ببخشید من امروز صبح از حوزه علمیه بروجرده اومدم بهمراه رفقا و بچه های رزمندگان الشتر برای شرکت در یک عملیات جدید و مهم باید امروز اعزام جنوب بشیم، این بود نتونستم پیام کورت آباد و به شما سری بزنم لطفاً منو ببخشید، صدای حاج